خاطرات کردستان /۸

■ در شماره‌های پیشین به همراه گروه دستمال سرخ‌ها برای روبه‌رو شدن با ضدانقلاب وارد کردستانات سال ۵۸ شدیم. طی گذر از وقایع متعددی، تعدادی از افراد این گروه به همراه عبدالله نوری پور، راوی این خاطرات، مأمور مشایعت ستون تانک‌ها از سنندج به مریوان می‌شوند. طی راه این کاروان به کمین ضدانقلاب برمی‌خورد که بدون دادن تلفات حلقه دشمن را شکافته و به سمت مریوان پیش می‌رود.

معترضان قلابی

دور و بر غروب بود که به پادگان مریوان رسیدیم. شهر با دفعه قبل که به اینجا آمدیم تغییر چندانی نکرده بود. الا اینکه با استقرار نسبی حاکمیت نظام اسلامی در این دیار، مریوان دارای فرمانداری شده بود. توی پادگان دوباره دکتر چمران را به همراه شهید صیاد شیرازی دیدم. چند روزی در آنجا ماندیم تا اینکه خبر رسید قرار است دکتر به همراه نماینده‌ای از سپاه و نماینده‌ای از ارتش برای مذاکره با کمیته سیاسی حزب دموکرات موسوم به «جوتی یاران» به فرمانداری بروند.

موقعیت خطرناکی پیش آمده بود. اطمینانی به ضد انقلاب وجود نداشت و در این حال چمران مصر بود برای نشان دادن حسن نیت بدون سلاح سر قرار حاضر شوند و همین طور ۱۴ الی ۱۵ نیروی ضد انقلاب اسیر را آزاد کند. او (چمران) مردی بود که اعتقادات و شیوه‌های خاص خود را داشت. تا آنجا که می‌توانست به مصالحه می‌پرداخت اما در همان حین از خطوط قرمز هرگز عبور نمی‌کرد. صبح یکی از روزها چهار نفر که شهید چمران شاخص‌ترین آنها و خانم کاظم‌زاده خبرنگار روزنامه انقلاب اسلامی خاص‌ترین فردشان بود، رهسپار مریوان شدند. اتفاقاتی که در آن جلسه افتاد را بعدها از نفرات همراه شنیدیم. ضد انقلاب اصرار داشتند که نیروهای نظامی شهرهای کردستان را تخلیه کنند و چمران با جدیت مقابلشان ایستاده بود. اما یکی از نکاتی که جوتی‌یاران به عنوان برگ برنده در مذاکره از آن سود جسته بودند، راهپیمایی تعدادی از مردم سنندج در دفاع از حزب دموکرات بود که به ادعای آنها، این تعداد از مردم در ۱۰ کیلومتری مریوان منتظر اشاره ضد انقلاب برای سرازیر شدن به شهر بودند. اما در همان حین که مذاکره با جدیت دنبال می‌شد، اتفاق از پیش تعیین نشده‌ای افتاد که بار دیگر دست خدا را در یاری رزمندگان نشان داد. خانم کاظم‌زاده که برای هواخوری از جلسه بیرون آمده بود از مردم شهر در خصوص آمدن تظاهرکننده‌ها می‌شوند. او برای کنجکاوی به همراه دو سه نفر از بومی‌ها رهسپار خارج شهر می‌شود و در آنجا با گروه اندکی روبه‌رو می‌شود که فارسی را با لهجه تهرانی صحبت می‌کردند! کاظم زاده متوجه می‌شود که این عده، تعدادی از نیروهای منافقین (مجاهدین) به همراه چریک‌های فدایی هستند که قرار بود به عنوان مردم معترض سنندج قالب شوند.

رویارویی اتفاقی کاظم‌زاده با متقلبین باعث شد تا اهرم فشار ضد انقلاب علیه بچه‌های انقلابی شکسته شود. هرچند تحصن‌کننده‌های قلابی با دیدن تصویربرداری کاظم‌زاده به او هجوم برده و دوربینش را گرفته بودند، اما اخباری که او به گوش تیم مذاکره‌کننده رساند باعث شد تا عزم ما برای عدم قبول شروط نامعقول دموکرات‌ها جزم‌تر شود.

ماجرای غریب جدایی خانواده‌ای خرمشهری در گفت‌وگو با تنها بازمانده

مادر باردارم در بمباران بعثی‌ها به شهادت رسید

طرح: حسین گشتکار / جوان

شهیده شاهینه مومنی و فرزندش شهید غلامرضا خربزانی

■ **عاطفه باز دار**

دفاع مقدس صحنه مظلومیت ملتی بود که به جرم انقلابی بودن و ولایی بودن و پیروی از تفکر حسینی و راه و روش علوی، مورد هجوم وحشیانه شقی‌ترین اشقیای زمان قرار گرفتند. چه کودکان معصومی که پا به این دنیا نگذاشته به شهادت رسیده و مادرانی که مظلومانه در حسرت لالایی خواندشان در خون غلتیدند. شاهینه مومنی شهیده شاخص سال ۱۳۹۲ شهرستان مرزی دهلران، بانوی پاکدامنی بود که سرگذشتش قلب هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد. او در هنگام شهادت نوزادی در شکم داشت و هر دو با تیر خصم به شهادت رسیدند. قلم چه عاجزانه از نوشتن سرگذشت غمبارش پای عجز بر صفحه کاغذ می‌کوبد. در حالی که در سالروز سقوط خرمشهر به تاریخ ۴ آبان ماه ۱۳۵۹ قرار داریم برای آشنایی بیشتر با زندگانی و نحوه شهادت این بانوی مظلوم، با منیره پویایی تنها بازمانده خانواده شهیده شاهینه مومنی همکلام شدیم. خانه پویایی‌ها در یکی از ایام مقاومت خونین شهر توسط بمباران دشمن از بین می‌رود و این بین پدر خانواده به همراه منیره مجروح می‌شوند و برادر و مادر و نوزاد در شکمش نیز به شهادت می‌رسند.

گلوله توپ دشمن دقیقاً وسط حیاط خانه ما فرود آمده بود، موج انفجار پدرم را گرفته و به شدت مجروح می‌کند. برادر بزرگم غلامرضا که با توسل مادرم به امام رضا(ع) به دنیا آمده بود، از ناحیه پا ترکش می‌خورد. شکمش کاملاً پاره شده و همان جا به شهادت می‌رسد. من هم مجروح به گوشه‌ای پرت شده بودم. همسایه‌ها من و پدرم و غلامرضا را که در سن پنج سالگی شهید شده بود، به بیمارستان منتقل می‌کنند

مایلیم در ابتدا خودتان را برایمان معرفی کنید.

منیره پویایی هستم، اصالتاً دهلرانی و از توابع استان ایلام. فرزند جانباز جاسم خربزانی و شهیده شاهینه مومنی و نیز خواهر شهید غلامرضا خربزانی و خواهر نوزاد شهیدی که هنوز به دنیا نیامده بود و گمنام آسمانی شد.

از مادرتان شهید شاهینه مومنی برایمان بگویید.

مادرم در تاریخ ۱۳۳۷/۳/۱۲ در خانواده‌ای متدین و مؤمن در روستای خربزان از توابع شهرستان دهلران به دنیا آمده بود. شغل خانواده دامداری و کشاورزی بود و محل زندگی آنها دامنه کوه‌های زیبا و سرسبز زاگرس در منطقه زرین آباد شهرستان دهلران. منطقه زرین آباد اگرچه در طول دفاع مقدس به دلیل شرایط جغرافیایی مستقیم درگیر جنگ نبود، اما یکی از مناطق پشتیبان جنگ بود که خیل عظیمی از جوانانش در فکه، شاخ شمیران و جزایر مجنون شهید شدند.

خانواده مادری بسیار مقید و مومن بودند. طبیعتاً مادرم هم در چنین خانواده‌ای متولد شد و رشد یافت و نسبت به حلال و حرام خدا و دین مبین اسلام احساس مسئولیت زیادی داشت.

از نحوه آشنایی پدر و مادر شهیدتان اطلاع دارید؟

پدرم جاسم خربزانی که از اقوام مادری‌ام بوده است و در شهر آبادان سکونت داشته، به روستای محل زندگی مادرم رفته و شهید شاهینه را که تنها ۱۵ سال سن داشته از پدربزرگم خواستگاری می‌کند، به این ترتیب والدینم در تاریخ ۱۳۵۲/۸/۱۰ با مهریه ۲۰۰۰۰ ریال به عقد هم در آمده و زندگی خود را در شهر آبادان شروع می‌کنند.

چقدر مادرتان را می‌شناسید؟ اگر بخواهید او را برای ما معرفی کنید، چه می‌گویید؟!

همه اقوام از مادرم به عنوان زنی خانه‌دار و باایمان یاد می‌کنند که هیچگاه نماز و روزه‌اش را ترک نکرد. مادر بسیار خوش‌اخلاق بود. همواره با قناعت زندگی می‌کرد. او بانویی سختکوش و قانع بود که با کم و کاستی‌های زندگی کنار می‌آمد. پدرم شغلش آزاد بود و در میدان میوه و تره بار فعالیت می‌کرد.

چطور شد که خانواده شما سر از خرمشهر درآورد؟

بعد از ازدواج پدر و مادرم، به دلیل سکونت پدر در آبادان به آنجا رفته بودیم. خانواده‌ام در سال ۱۳۵۷ از آبادان به خرمشهر نقل مکان کرده و در خانه‌ای اجاره‌ای زندگی خود را پی می‌گیرند. من سال ۱۳۵۷ در خرمشهر متولد شدم. سال ۱۳۵۹ مادرم باردار بود که جنگ شروع شد. رژیم بعث در همان روزهای اولیه جنگ با خمپاره شهر را مورد هدف قرار می‌داد. بعثی‌ها با توپخانه شهر خرمشهر را می‌زدند. هر کس هر کاری از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد. خانواده من به تصور اینکه به زودی این درگیری‌ها تمام خواهد شد شهر را ترک نکردند و به کوی طالقانی نقل مکان کردند.

از آن روز حادثه و شهادت مادر و برادر و فرزند در شکم مادرتان برایمان بگویید.

چهارم مهرماه ۱۳۵۹، بین ساعات ۱۴ الی ۱۶ صدای انفجار مهیبی در محله همه را شوکه کرد. آن زمان تنها دو ساله بودم و چیز زیادی به یاد ندارم. اما از شنیده‌ها می‌دانم که آن روز دود و آتش و خاک همه جا را فرا می‌گیرد. مردم محله متوجه می‌شوند که گلوله توپ دشمن دقیقاً وسط حیاط خانه ما فرود آمده بود، مادرم در آشپزخانه بود. ما هم همه در وسط حیاط بودیم. موج انفجار پدرم را گرفته و به شدت مجروح می‌کند. برادر بزرگم غلامرضا که با توسل مادرم به امام رضا(ع) به دنیا آمده بود، از ناحیه پا ترکش می‌خورد. شکمش کاملاً پاره شده و همان جا به شهادت می‌رسد. من هم مجروح به گوشه‌ای پرت شده بودم. همسایه‌ها من و پدرم و غلامرضا را که در سن پنج سالگی شهید شده بود، به بیمارستان منتقل می‌کنند. کسی متوجه نمی‌شود مادرم در آشپزخانه بوده است. شدت انفجار خانه‌مان را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بود.

چیزی از اوضاع شهر به یاد دارید؟

خیلی کم به یاد دارم. بیمارستان خرمشهر مملو از مجروحین و شهدا بود. هر کسی هر کاری که می‌توانست انجام می‌داد. آن لحظه دقیقاً لحظه شروع گمنامی و جدایی همیشگی خانواده ما از هم بود. به لحاظ گلوله‌باران شدید دشمن و حاکم بودن شرایط اضطراب و ترس، ثبت و ضبط مشخص و منظمی برای مجروحین و شهدا وجود نداشت.

من تنها بازمانده خانواده‌ام را از دست دادم. پدرم هیچگاه شهادت مادر و برادرهایم را باور نداشت و تا لحظه مرگ زمزمه همیشگی‌اش بود که آنها زنده‌اند و بازمی‌گردند

بعد از انتقال ما به بیمارستان، همسایه‌ها متوجه غیبت مادرم شده و به خانه ما مراجعه می‌کنند و با صحنه دلخراشی مواجه می‌شوند. پیکر مادرم تکه تکه شده بود و فرزند معصوم درون شکمش به گوشه‌ای پرت شده و او هم مظلومانه به شهادت رسیده بود. برادران بسیجی پیکر مادر، برادر و فرزند در شکمش را به بیمارستان انتقال دادند و برای اینکه پیکرشان به دست اشقیای بعثی مورد تعدی قرار نگیرد آنها را بی‌نام و نشان در منطقه‌ای دفن کردند. در زمان شهادت، مادرم تنها ۲۲ سال داشت.

چگونه از شهادت مادر و محل دفنشان مطلع شدید؟

بعد از گذشت سال‌ها با پیگیری‌های فراوان که انجام دادم و جمع‌آوری مدارک بایگانی شده از خرمشهر و آبادان و تحقیقات فراوان از همسایه‌های سابق و نیز مراجعه به شبکه بهداشت خرمشهر و بررسی لیست شهدا و مجروحین مشخص شد که پدرم جاسم خربزانی در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۴ به عنوان مجروح و برادرم غلامرضا در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۴ به عنوان شهید و شاهینه مومنی در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۴ به عنوان شهیده ثبت شده بود اما مزار شهدایمان برای همیشه در گمنامی ماند.

شما چگونه پدرتان را پیدا کردید؟

در عرض چند دقیقه خانواده ما از هم پاشید. من حتی در همان بیمارستان پدرم را گم کردم، اما بعد از بهبودی کامل و در حالی که کمتر از سه سال سن داشتم، به یکباره همه خانواده‌ام را از دست دادم تا اینکه خواهران بسیجی مرا به مسجد جامع شهر خرمشهر بردند و تا مدت‌ها در آنجا از من مراقبت نمودند. پدرم را بعد از تلاش‌های فراوان پیدا کردم. من به همراه پدرم قصد خروج از شهر را داشتیم که یکی از خواهران بسیجی ما را سوار بر یک موتورسیکلت کرد و در خیابان به مینی‌بوسی برخورد نمودیم که چند برابر ظرفیت مردم سوار کرده بود، آن خواهر بسیجی از راننده خواست که من و پدرم را هم سوار کند که راننده ابتدا امتناع نمود، اما وقتی که با تهدید خواهر بسیجی روبه‌رو شد با اجبار سوارمان کرد و از شهر خرمشهر خارج شدیم.

در نهایت شما ماندید و پدرتان؟

بله، پدرم از ناحیه پای چپ و سر و سینه به شدت مجروح شده بود. اما متأسفانه طبق نظریه کمیسیون پزشکی تاریخ ۱۳۷۲/۴/۴ تنها ۷ درصد جانبازی برایش زدند. به سختی زندگی می‌کرد، اثرات دوران جنگ بر جسمش و به ویژه اثرات شیمیایی روی ریه‌اش زندگی را برایش سخت کرده بود. به نحوی که نصف ریه‌اش را از دست داده و بدون کپسول اکسیژن قادر به ادامه حیات نبود. هر روز کپسول اکسیژنش را تعویض و شارژ می‌کردم با عشق و علاقه پرستارش شدم، حتی از ادامه تحصیل و دانشگاهم انصراف دادم تا با خیال راحت در خدمت پدر باشم. این اواخر دچار پوکی استخوان و شکستگی لگن هم شده بودم، پدرم در حالی آرزوی خوشبختی‌ام را داشت که در روز عروسی‌ام به کمارفت و در بخش ICU بیمارستان شوش بستری شد و ۲۰ روز بعد در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۱ دار فانی را وداع گفت.

من تنها بازمانده خانواده‌ام را از دست دادم. پدرم هیچگاه شهادت مادر و برادرهایم را باور نداشت و تا لحظه مرگ زمزمه همیشگی‌اش بود که آنها زنده‌اند و بازمی‌گردند.

یادداشت

دفاع مقدس الگویی تمام عیار برای مقاومت مستضعفان

■ **پویان شریعت**

هنگامی که به آمار برجا مانده از دوران دفاع مقدس نگاه می‌اندازیم با نمونه جدیدی از فرمول دعوت، تجمیع، سازماندهی، آموزش، اعزام و عملیات و حتی تشییع شهدا برخورد می‌کنیم؛ نمونه‌ای که با تمام نمونه‌های دیگرش در جهان متفاوت است. یعنی اینکه تمام ارتش‌های جهان در جنگ‌های گذشته که تقریباً شکل مدرن و نظامی قرن بیستم در آنها مشهود است به شکل صددرصد نظامی بودند و احساسات و اعتقادات در آنها کمتر مشاهده می‌شد.

اما بروز جنگ تحمیلی در پی پیروزی انقلاب اسلامی که به گفته بعضی کارشناسان داخلی و خارجی جزو بزرگ‌ترین حوادث قرن بیستم است، معادلات نظامی جهان را تغییر داد و همین جنگ و ارزش‌های درونی‌اش باعث جذب مستضعفان سراسر جهان شد.

با توجه به شعارهای انقلاب اسلامی و تفکر بنیان‌گذار آن امام روح‌الله این انقلاب متعلق به همه شیعیان و مستضعفان جهان بود و هنگامی که شیعیان لبنان دچار بحران شدند و ملت و شیعیان عراق آواره شدند، دستیاری به سوی آنها روانه شد و آنها به آغوش انقلاب و ملت بزرگوار ایران آمدند. بنا بر این اولین صدور فرهنگ خاص جهاد از ایران به لبنان و سوریه صورت گرفت و نتیجه آن حزب‌الله لبنان و علویان سوریه شد.

بعد از آن به قلب اروپا رفت و شیعیان و مسلمانان بوسنی و هرزگوین با این فرهنگ به مقابله با دشمن پرداختند و در نهایت پیروزی در جنگ نصیبشان شد. در سفری که به عراق داشتیم و با الگوهایی که از جبهه‌های جنگ خودمان سراغ داشتیم، دیدیم اینجا کار از صدور فرهنگ گذشته است و گویی بچه‌ها و رزمندگان خودمان در جبهه‌های خودمان در حال نبرد هستند.

این از تشابه بسیار بالای جبهه‌های حق و باطل عراق با جبهه‌های ما نشئت می‌گرفت. فرهنگ مقاومت در دوران دفاع مقدس نه تنها صادر شد بلکه به عنوان الگویی تمام عیار و کامل برای همه مجاهدان مسلمان و آزادگان در جهان به ثبت رسیده است. این نیز دلیلی بر حقانیت نفس‌های فرزندان خمینی کبیر در جبهه‌ها و حق بودن این جبهه‌ها می‌باشد.

■ **مکیشیفه یا شلمچه کربلای ۵**

هنگامی که به سامرا رسیدیم، در طول راه رزمندگان و مجاهدانی را در مسیر بغداد - سامرا مشاهده می‌کردیم که تقریباً مانند سربازان نظامی در پست‌های خود مستقر بودند.

اما زمانی که به سامرا رسیدیم، موضوع کاملاً عوض شد. ابتدا به مقر نیروهای بدر رفتیم. پرچم‌های بزرگ السلام علیک یا اباعبدالله یا پرچم‌های «یا زهرا» در حرکت باد چین چین زنان خودنمایی می‌کردند و صدای مناجات تمام این مقر را پر کرده بود. نیروها هر کدام مشغول به کاری بودند، کسی در گوشه‌ای نماز می‌خواند و دیگری زیارت عاشورا زمزمه می‌کرد. نیرویی در گوشه‌ای خشاب اسلحه‌اش را پر می‌کرد و دیگری مهمات را چک می‌کرد. مجاهدی تعدادی سربند به دست داشت و بین مجاهدان می‌چرخید و به هر رزمنده یک سربند می‌داد. روی سربندها که به رنگ‌های زرد و سبز و قرمز و سفید بود، لبیک یا زهرا، یا حسین و یا زینب به چشم می‌خورد. نیروها با صدای یا حسین و یا زهرا رهسپار خط می‌شدند و سوار بر تویوتاها به سمت خط مقدم می‌رفتند.

وقتی به خط مقدم در مکیشیفه یا اوجه می‌رفتیم تابلوهایی با عناوین «ما بچه‌های حیدریم، ما قوات حسینی هستیم» دیده می‌شدند. رزمندگان پشت تویوتاها سینه می‌زدند و به عربی نوحه می‌خواندند. نام گردان‌ها علی‌اکبر، حضرت قاسم، امام حسن و ... بود

وقتی به خط مقدم در مکیشیفه یا اوجه می‌رفتیم تابلوهایی با عناوین «ما بچه‌های حیدریم، ما قوات حسینی هستیم» دیده می‌شدند. رزمندگان پشت تویوتاها سینه می‌زدند و به عربی نوحه می‌خواندند. نام گردان‌ها علی‌اکبر، حضرت قاسم، امام حسن و ... بود. هنگامی که چفیه را بر گردن این مجاهدان دیدم به یکی از همراهانم گفتم اینجا خط مقدم مکیشیفه است یا شلمچه.

عکس‌های بزرگ امام خمینی در راه و در خط مقدم که همراه امام خامنه‌ای بود روزها و مکان‌های دیگری را برای ما تداعی می‌کرد. نمی‌دانم چه بگویم آیا در شمال سامرا بودیم یا کربلای ۵ اما یک مسئله را بدون شک متوجه شدیم و پذیرفتیم؛ جبهه‌های نبرد و دفاع مقدس الگوی تمام عیار و کاملی برای مقاومت امروز در منطقه و جهان است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ٤۳۷٦

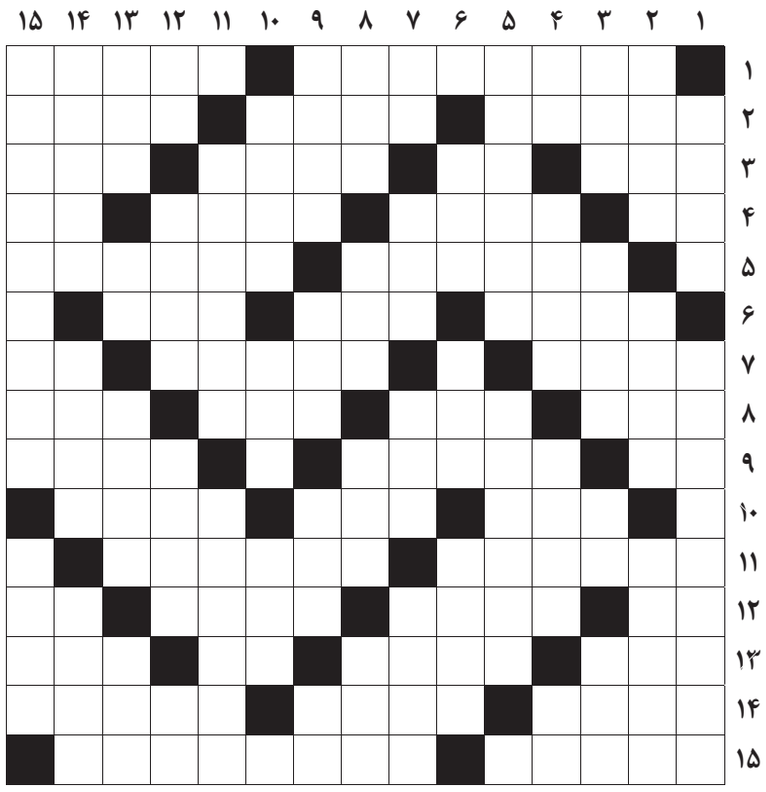

از راست به چپ

■ ۱- محل تاخت و تاز- از مراسم پس از ازدواج ■ ۲- جزیره پرنده- قایق- آقای گل فوتبال جهان ■ ۳- راه‌آذری- خالص و برگزیده چیزی- نام پدر حضرت ابراهیم- برداشت غله ■ ۴- حسرت کویر- پشت نویسی سند مالی- چاشنی کباب- گشوده ■ ۵- مرغی شبیه لک لک- دست و پای خود را گم کردن ■ ۶- از لوازم‌التحریر- تنه درخت- ذره باردار ■ ۷- حالا- کیسه صفرا- ذات و شخص ■ ۸- بهره- از حشرات مزاحم- سرپناهی از نی و پوشال- نخست وزیر سابق انگلیس ■ ۹- چسبیده به سولقان- استاد ابوعلی سینا- سنگ طلق ■ ۱۰- ننر- مهار شتر- استارت قدیمی ■ ۱۱- مخبر و خبرنگار- آشفتگی و نابسامانی در کار ■ ۱۲- خشکی- در حال دویدن- لاستیک اتومبیل- آزاده کربلا ■ ۱۳- پول دوکره- اقدام به کاری که آینده‌اش معلوم نیست- ترشی انار- خرقه درایش ■ ۱۴- روایت کننده- دست شکسته برگردن می‌شود- مهاجم سابق رئال و تیم ملی اسپانیا ■ ۱۵- نام قدیم زاهدان- نیروی از دست رفته را دوباره به دست آوردن

از بالا به پایین

■ ۱- از ارکان نماز- تابلوی امتیازات ■ ۲- از جهات جغرافیایی- رنگارنگ- بال گشودن به سوی آسمان ■ ۳- پارچه رنگارنگ- آهنگر- سرمربی فوتبال آلمان- عدد دو رقمی ■ ۴- طایفه کم حرف- برنا- واحدی در کارخانه فولاد- نه سرپیاز نه ته پیاز ■ ۵- اثر حماسی هومر- کاشف میکروب ■ ۶- از امراض جلدی- بهشت آن را در شهر اصفهان بجویید- از نخست وزیران سابق هند ■ ۷- سوغات اصفهان- پایتخت اتریش- میوه آبدار- خویشی و قرابت ■ ۸- ماه خارج- از علایم بیماری- چین و شکن- درخت کریسمس ■ ۹- وحشت- جایگاهی در جهنم- دشوار- دشمن سخت ■ ۱۰- همراه سبزی خورشتی است- گاراژ ماشین آلات سنگین- از آلات موسیقی ■ ۱۱- از صادرات غیرنفتی کشورمان- عملیات هوایی برای جابه‌جایی نیرو و تجهیزات ■ ۱۲- اسم آذری- دل‌ها- زینت مساجد- سفید آذری ■ ۱۳- «خدا» انگلیسی زبان- ماسه- شاعر معروف هند که اشعاری دلنشین به فارسی دارد- دشمن فرشته ■ ۱۴- زادگاه شهید هوانیروز- جر و بحث بیهوده- نوعی ماهی استخوانی خلیج فارس ■ ۱۵- کاخ عظیم و باشکوه مقر سلاطین ایران در عهد ساسانی- امپراتور در دوره خسروپرویز

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳	۸				۴		
		۴				۸	۵	۱
		۲			۷			
۴	۷							۵
				۹	۶			
						۱		۹
			۹	۴				
۵		۱					۹	
۲				۶			۸	

۶	۷	۴	۵	۲	۱	۸	۳	۹
۲	۳	۹	۷	۴	۸	۱	۶	۵
۸	۱	۵	۳	۶	۹	۴	۷	۲
۳	۴	۱	۶	۸	۵	۷	۲	۹
۷	۶	۸	۲	۹	۴	۳	۵	۱
۹	۲	۷	۴	۳	۱	۵	۸	۶
۵	۹	۳	۸	۷	۶	۲	۱	۴
۱	۵	۶	۹	۲	۷	۸	۴	۳
۴	۸	۲	۱	۵	۳	۹	۶	۷

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۳۷۵

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ش	م	ی	ر	ا	ن	■	ت	ر	ج	ی	ع	ب	ن	د
۲	ت	ا	ل	ا	ب	■	ا	ر	و	■	ر	و	ن	م	ا
۳	ر	د	■	ع	ق	د	ک	ن	ا	ن	■	ر	ا	و	ی
۴	م	ا	م	■	ا	و	ر	■	ن	ر	د	■	م	ن	ن
۵	ر	م	ا	ن	■	گ	ا	ل	■	ی	ا	د	■	ک	ا
۶	غ	■	ت	ا	و	ل	■	چ	ش	م	ت	ن	گ	■	س
۷	■	ی	ا	س	ی	■	م	هـ	ن	ا	■	ی	و	ر	و
۸	چ	س	د	■	ن	ت	ن	■	و	ن	ک	■	هـ	ا	ر
۹	غ	ر	و	ض	■	هـ	ا	ر	د	■	ا	ب	ر	ی	■
۱۰	ب	■	ر	م	ز	ی	ن	هـ	■	ب	و	ز	ش	■	ی
۱۱	هـ	ا	■	هـ	ی	د	■	ن	س	ی	■	ک	ا	ت	ا
۱۲	د	و	ا	■	ن	س	ب	■	ر	ک	ن	■	د	و	ر
۱۳	ن	ر	م	ش	■	ت	ا	ت	ن	هـ	ا	م	■	ا	ی
۱۴	د	ی	ن	ا	ر	■	ر	ی	گ	■	ب	ا	ل	ن	گ
۱۵	هـ	ل	ا	ل	ا	ح	م	ر	■	ا	ت	و	ک	ا	ر